

۵- شهادت دادن شجاعانه در دادگاه انقلاب به نفع یک متهم مظلوم شرافتمند خدمتگزار، به مصداق آیه شریفه «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَآثَمُ قَلْبِهِ»^(۱) و گفتن این که اعمال انتسابی باشد به او؛ چون با اطلاع یا به دستور دولت بوده است جاسوسی حساب نمی شود و اگر جرم باشد باید ما را محاکمه کنید، به نظر مفتری جوسازی سند خیانت محسوب شده است و نام مذاکرات یک سفیر رسمی دولت یا دیپلمات‌های خارجی را ملاقات پنهانی و بیگانه پرستی قلمداد کرده است...

دفتر مهندس بازرگان

مرداد ۷۱

۱- بشره / ۲۹۴. «کنمان شهادت نکنید و هرکس چنین کند قلب او گناهکار است.»

توضیحات دکتر ابراهیم یزدی پیرامون خاطرات آیت‌الله خلخالی

در «خاطرات آیت‌الله خلخالی» مطالبی عنوان شده است که یا نادرست و خلاف هستند و یا از مقوله تهمت و افتراء و دروغ می‌باشد. برای روشن شدن اذهان عمومی به تدریج آن قسمت‌هایی را که از آن‌ها مطلع هستیم و یا شخصاً به اینجانب مربوط می‌شود، ذیلاً توضیح می‌دهم:

۱- در خاطرات جناب آقای خلخالی آمده است که:

«... و امام به اتفاق تعدادی از یاران، در نیمه شب نجف را ترک کرده و به بصره رفتند. همراهان امام در این سفر، عبارت بودند از: آقای دیمالی و شهید منتظری و آقای رحمانی و آقای ابراهیم یزدی و آقای هرنندی پور و حاج احمد آقا... و... آن‌ها شب را در بصره ماندند و صبح فردا به طرف صفوان به مرز عراق و کویت رفتند... آن‌ها ناچار شدند که به بصره برگردند. فردای آن روز، آن‌ها با یک هواپیمای نظامی، که در اختیارشان گذاشته شده بود، به بغداد...».

در این قسمت از نوشته که ربطی به خاطرات نویسنده ندارد، اشتباه وجود دارد، که عبارتند از:

اشتباه اول: امام و همراهان نیمه شب نجف را ترک نکردند. آن‌ها صبح بعد از نماز و قبل از طلوع آفتاب حرکت کردند.

اشتباه دوم: مرحوم شهید محمد منتظری جزء همراهان در آن سفر نبود.

اشتباه سوم: آن‌ها یکسره در همان روز به مرز صفوان رسیدند. نه آن‌که شب را در بصره بمانند و روز بعد حرکت کنند.

اشتباه چهارم: همه همراهان امام قصد سفر به کویت را نداشتند. به جز حاج احمد آقا، آقایان فردوسی‌پور و املائی و این راقم و برادران مهتری که مهمانداران امام بودند، بقیه همه از مرز صفوان به نجف برگشتند.

اشتباه پنجم: بعد از ممانعت مقامات کویتی از ورود به کویت، و ساعت‌ها به صورت نیمه بازداشت در ساختمان مرکز اطلاعات و امنیت شهر صفوان، مقامات عراقی امام و حاج احمد آقا و آقایان املائی و فردوسی‌پور را، که از نجف آمده بودند، به بصره بردند. تا شب را در آن‌جا به سر برند. آقایان مهتری به کویت برگشتند. و راقم در بازداشتگاه مأمورین امنیتی عراق نگهداری شد تا فردا از بغداد اخراج شود. روز بعد راقم را نیز به هتل بصره نزد امام بردند، به درخواست امام.

اشتباه ششم: امام و همراهان، جمعاً ۵ نفر، نه با یک هواپیمای نظامی؛ بلکه با هواپیمای غیر نظامی مسافربری، شرکت هواپیمایی عراقی به بغداد منتقل شدند.

۲- در همین قسمت آمده است:

«فرح با هواپیمایی پان امریکن از ایران به فرانکفورت و از آنجا به عراق رفت و بدون مقدمه، به دیدن آقا رفت و بار دیگر این اتحاد مثلث زر و زور و تزویر خود را نشان داد.»

با توجه به سوابق مسأله، شخص مورد نظر ایشان آیت العظمی مرحوم حاج سید ابوالقاسم خویی می‌باشد. این بیان نویسنده، صرف نظر از آن‌که با شواهد تاریخی دیگر تطبیق نمی‌کند و نیاز به بررسی جدی دارد، با مواضعی که اخیراً، بعد از درگذشت آن مرجع عالیقدر اعلام شده است تناقض دارد. نویسنده باید این تناقض را برای مردم روشن سازد.

۳- باز در همین قسمت از خاطرات آمده است:

«هنگامی که شریف امامی نخست وزیر شد، امام در پاریس بود.»

اطلاعات نویسنده از حوادث سیاسی بسیار ناقص است، وی حتی اهمیتی نداده است که به روزنامه‌های وقت مراجعه کند. و هرچه به ذهنش رسیده است از قلم جاری ساخته است! شریف امامی در ۴ شهریور ۵۷ به نخست‌وزیری منصوب شد. امام و یارانش در ۱۵ مهرماه ۱۳۵۷ وارد پاریس شدند.

۴- نویسنده، ارتباط و دوستی خود را با یک پلیس عکاس دولت فرانسه و سفر وی را به ایران و ملاقات‌هایش را شرح داده است و با وجودی که می‌نویسد: «نه من زبان فرانسه بلد بودم و نه او به زبان فارسی آشنا بود» و با اشاره و کنایه حرف‌هایمان را به هم تفهیم و تعارف می‌کردیم «اما او آدم بدی نبود».

معیار تشخیص خوبی و بدی در یک آدم چیست؟ ارتباط ایشان با یک پلیس پست فرانسه به چه مورد است؟ سفر او به تهران و ادامه ارتباطش با نویسنده از چه بابی بوده است؟

۵- تنظیم وقت ملاقات‌های امام با مرحوم اشراقی بود، نه با اینجانب؛ البته ایشان به دستور شخص امام، بدون نظر اینجانب به هیچ یک از مراجعین غیرایرانی وقت نمی‌دادند. و اگر هم به هر صورتی حاضر می‌شدند، بدون حضور اینجانب مذاکره و یا مصاحبه نمی‌کردند.

۶- در مورد قضاوت نسبت به شخصیت افراد فعال در نوفل‌لوشاتو، و از آن جمله درباره اینجانب که: «ابراهیم یزدی مرموز و تودار بود». برداشت شخصی ایشان به همان اندازه معتبر است که پلیس عکاس دولت فرانسه در نظرشان آدم خوبی بوده است! به علاوه ایشان در جریان انقلاب و سال‌های اول بعد از پیروزی در مورد اشخاص، بارها تغییر نظر داده‌اند و از طرفدار و مدافع سرسخت به مخالفت‌خوان، تغییر موضع داده‌اند. و این نشان می‌دهد که نویسنده نیازمند تأمل بیشتر در قضاوت درباره آدمیان است.

۷- نویسنده آورده است:

«یک روز ایشان به مخابرات آمده و گفت: آقایان بفرمایید بیرون، من

می‌خواهم تلفن کنم! من گفتم: شما بفرمایید از جای دیگر تلفن کنید، چرا آقایان تلفنخانه را ترک کنند؟ آقای صدوقی... و آقای فردوسی پور نیز بودند. من از این که او جسارت کرده و علما را نامحرم می‌دانست خیلی ناراحت شدم، او هم از من دلخور شد. من نزد امام رفتم و جریان را به ایشان عرض کردم و گفتم: برخورد خوبی با آقایان روحانیون ندارد.»

اصل مسأله در تلفنخانه درست است؛ اما موضوع تلفن زدن من نبود. خود ایشان در پاراگراف جلوتر آورده‌اند که: «آقای یزدی همچنین تمام تلفن‌های خبرگزاری‌ها و تلفن‌های حساس را در اختیار داشت و شب و روز با آن‌ها تماس می‌گرفت». بنابراین نیازی نداشتم از تلفنخانه استفاده کنم. بلکه مسأله تلفنی بود که گفته شده بود به آنجا خواهند زد. و این یک تلفن محرمانه بود. و شخص امام، فرزندشان حاج احمد آقا را فرستادند تا حاضرین در اطاق، آنجا را ترک کنند. و ترک کردند. نویسنده که مدعی است مسأله را با امام مطرح ساخته است، در مورد جوابی که دریافت کرده است سکوت نموده است.

اما مسأله احترام به علما، این بنده برای علم و عالم واقعی اهمیت و احترام فراوان قابل هستم؛ خواه علم دین و عالم دینی باشد، یا علم و عالم پزشکی، فیزیک یا ژنتیک؛ اما هر معممی را عالم نمی‌دانم. و هر ملایی و هر عالمی را هم واجد تقوای لازم، انصاف و صداقت و انسانیت نمی‌دانم. به قول معروف، ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!

۸- در قسمت دیگری از خاطرات آمده است:

«روزهای جمعه مردم، بویژه جوانان... برای استماع سخنان امام به نوفل لوشاتو می‌آمدند و ایشان روزهای جمعه بعد از نماز سخنرانی می‌کرد.»
نویسنده روزهای شنبه و یکشنبه را که تعطیل آخر هفته در اروپاست با روز جمعه که تعطیل آخر هفته در ایران است قاطی کرده است. روزهای جمعه در اروپا، روز کار است و در آن روز کمتر کسی به نوفل لوشاتو می‌آمد. روی قرار قبلی، و توضیحاتی که

برای امام داده شده بود. ایشان روزهای شنبه، که بیشترین جمعیت در محل حاضر می‌شد، بعد از نماز سخنرانی می‌کردند.

۹- در همین قسمت از خاطرات آورده است که:

«در همان روزها معلوم شد که نه تنها در آنجا، بلکه در ایران هم من و آقای ابراهیم یزدی نمی‌توانیم با هم سازگاری داشته باشیم.»

این راقم نویسنده خاطرات را نمی‌شناختم. آشنایی من با او، اولین بار از طریق نامه‌ای بود که ایشان از محل تبعیدگاه خود به سازمان حقوق بشر در آمریکا نوشته بود. (از طریق جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران) و جمعیت دفاع ... آن را برای من فرستاده بود من هم ترجمه آن را برای تمام سازمان‌های بین‌المللی، نظیر سایر نامه‌ها فرستادم.

اما در مورد تجربه سفر نامبرده به پاریس، شاید حق به جانب ایشان باشد که نمی‌توانیم با هم سازگاری داشته باشیم. این احساس دوطرفه بود. در پاریس در آن شرایط ویژه حساس و پرهیجان و سرنوشت‌ساز، صدها ایرانی دانشجوی، استاد، تاجر، ... کار و درس و زندگی خود را رها کرده و برای پیروزی مبارزات ملت ایران به پاریس آمده بودند و دست به دست هم داده بودند و هر کس کاری و وظیفه‌ای را به عهده گرفته بود و خالصانه انجام می‌داد آن برادری که دکترای شیمی داشت و از هلند برای خدمت آمده بود و مسئولیت آبدارخانه را پذیرفته بود، یک فرد عادی نبود که افراد به او تحکم کنند و با او رفتاری به مثابه یک قهوه‌چی داشته باشند. برای اینجانب و بسیاری از کسانی که آن روزها ناظر حوادث و فعالیت‌های نوفل‌لوشاتو بودند بسیار دردناک و تعجب‌آور بود که فرد معممی که به هر حال می‌بایستی رعایت احترام کسوت روحانیت خود را می‌نمود، در حضور دهها خبرنگار خارجی ناظر بر صحنه و صدها ایرانی بر سر پیاز یا چای با مسئول آشپزخانه گلاویز شود و کار با شکست سر طرف دعوا و فحاشی بیانجامد و ... آبروریزی بشود.

۱۰- در همین قسمت آورده است: «من به حضرت امام عرض کردم که ایشان

(یزدی) با دخترها دست می‌دهد...».

اولاً با همه دخترها نبوده است. شما به امام خلاف گفته بودید. ایشان از من توضیح خواستند و من توضیح دادم. مسأله دست دادن با چند خبرنگار زن خارجی بود. از جمله خانم خبرنگار نیویورک تایمز حدود ۶۵ ساله که خود آنها مقدم در دست دادن شده بودند. و بعد از توضیحات روشن شد که اشکال شرعی هم بر آن مترتب نبوده است. تنها توصیه ایشان این بود که به ذهنیت آنهایی که به اینجا می‌آیند توجه کنید، برخی از روحانیونی که به اینجا می‌آیند مسائل را دست نمی‌فهمند. از باب اجتناب از موضع تهمت حتی الامکان استتکاف بشود بهتر است.

اما نویسندگان خاطرات که بالا جبار به حجم عظیم کارهای تبلیغاتی، دیدارهای سیاسی، مصاحبه‌های مطبوعاتی، رادیویی، تلویزیونی، که همه روزه در جریان بود، اعتراف می‌نماید و به نقش فعال اینجانب نیز اقرار می‌نماید، آن همه را ندیده بود، و فقط دست دادن با یک یا چند زن غیر مسلمان را دیده بود؟

باید بگویم:

گر می‌نخوری طعنه مزن مستان را بنیاد مکن تو حیل و دستان را
تو فخر بدین کنی که من می‌نخورم صد کار کنی که می‌غلام است آن را
اگر به دلیل تلفن و پیاز و غیره از فرد یا افرادی دلخور شده بودید، یا بر روی حق گذاشتن درد درون شما را دوا نمی‌کند و دین خدا را هم بهانه قرار ندهید:

زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش

(فردوسی)

در قسمت‌های دیگر خاطرات نیز مطالبی آمده است که انشاء الله در نامه‌های بعدی خواهم نوشت.

با آرزوی توفیق همه کسانی که خالصانه برای بهروزی ایران و پیروزی اسلام کار می‌کنند.

دکتر ابراهیم یزدی

نقد ۳

توضیح دکتر شمس الدین امیر علایی در مورد قسمتی از خاطرات آیت‌الله خلخالی

در پی درج خاطرات آیت‌الله خلخالی، آقای دکتر شمس‌الدین امیر علایی نسبت به قسمتی از آن خاطرات که مربوط به ایشان بوده توضیحاتی ارائه کرد. متن توضیحات ایشان به شرح زیر است:

آقای مدیر محترم روزنامه سلام

با عرض سلام

در شماره ۲۴۰ مورّخه سه‌شنبه، ۲۷ اسفند ۱۳۷۰، خاطراتی تحت عنوان «تکوین مبارزات در قم» از آقای خلخالی چاپ شده است بدین عبارت: «... آقای امیر علایی که اکنون در پاریس زندگی می‌کند، وزیر دادگستری مصدّق بوده حکم زندانی کردن نواب، واحدی، و دیگران را صادر کرده بود...»

خواهشمند پاسخ این جانب را نیز در آن جریده شریفه درج فرمایید:

اولاً سال‌هاست که این جانب در تهران زندگی می‌کنم.

ثانیاً در کتابی که به نام «چند خاطره سیاسی» تألیف و چاپ کرده‌ام به تفصیل، پاسخ آقای خلخالی را که در مجلس شورای اسلامی بیاناتی فرموده بودند با ذکر مدارک مستند داده‌ام - ضمناً در تاریخ بازداشت آقای نواب صفوی و دیگران سمت

توضیح دکتر شمس الدین امیر علایی / ۴۵۷

وزیر دادگستری را نداشته؛ بلکه وزیر اقتصاد ملی بوده‌ام و در خوزستان به عنوان نماینده فوق‌العاده دولت با حفظ سمت وزیر اقتصاد ملی در امر وزارت در خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران مشغول و انجام وظیفه کردم و به هیچ وجه بازداشت و زندانی شدن آنان به این جانب ارتباطی نداشته است. آقای خلخالی یک اشتباه تاریخی فرموده‌اند که تمنا دارم با درج این پاسخ اصلاح بفرمایید.

با تشکر دکتر شمس الدین امیر علایی

۷۸/۸

www.KetabFarsi.com

توضیحی دیگر از دکتر شمس الدین امیر علایی

با عرض ادب

آیت‌الله خلخالی برای چندمین بار این بنده حقیر را مورد حمله قرار داده‌اند، از جمله در خاطرات خود نامی از اینجانب برده‌اند و بنده را «طاغوتی» خوانده‌اند و اعتراض کرده‌اند که چرا مرا به عنوان اولین سفیر جمهوری اسلامی ایران به فرانسه اعزام داشته‌اند؟

ابتدا ببینیم «طاغوتی» چیست و طاغوتی کیست؟

در قرآن کریم در بعضی از سوره‌ها کلمه «طاغوت» آمده است که به معنی بت می‌باشد و در لغت نامه دهخدا صفحه ۲۲ حرف ط به معنی بت، لات و عزی، و هر چه جز خداست که پرستند، ثبت شده، این کلمه را ظاهراً حضرت امام خمینی برای اولین بار در مورد شاه به کار برده‌اند و بعداً در افواه رایج شد و از آن صفاتی را لحاظ کرده‌اند و به اشخاص نسبت داده‌اند. و در معنی مجازی و وسیع کلمه اطلاق به ثروتمندانی که ثروت خود را از راه نامشروع تحصیل کرده‌اند، و یا تجمل پرستان و صاحبان زر و زور و یا متجاوزین به اموال و اعتراض عمومی، و یا ساواکی‌ها، و یا غرب‌زدگان، و یا طرفداران «طاغوت» (یعنی شاه) گردید، که امروزه این معانی در جامعه جا افتاده است و در زبان‌ها جاری است.

حال ببینیم به گفته آقای خلخالی این معانی درباره حقیر صدق می‌کند و شامل

حال من می‌شود، و کدام یک به اینجانب و کدام یک احیاناً به گوینده باز می‌گردد؟
۱- بنده ثروتی ندارم و همه می‌دانند که در طول خدمت قضایی، سیاسی و اداری‌ام، جز حقوق دولتی چیزی عایدم نشده و اکنون یک خانه مسکونی تقریباً به مساحت ۲۵۰ متر دارم که ملک پدری من است و در همین مکان تولد یافته‌ام و با حقوق ناچیز بازنشستگی زندگی می‌کنم، حال آن که اگر می‌خواستم از جاده پاک‌ی و درستی خارج شوم، می‌توانستم مانند سایرین ضیاع و عقاری داشته باشم و با تصدی و وزارت در چند وزارتخانه و استانداری و سفارت و مقامات مهم دیگر اندوخته زیادی داشته باشم. حتی از اخذ عواید مشروع هم خودداری کرده‌ام، از جمله در همین مأموریت اخیر سفارت ایران که در تمام مدت اقامت خرج پذیرایی را که حق سفیر است و با رسید ساده سفیر پرداخت و به حساب گزارده می‌شود نیز دریافت نکردم که ایشان می‌تواند از حسابداری وزارت امور خارجه استفسار نماید و در کتاب اخیر خود هم «چند خاطره سیاسی»^(۱) اشاره به آن کرده‌ام.

۲- تجمل پرست نیستم و با زندگی محقری که دارم و همه کس به آن واقف است و مشهود می‌باشد گرد تجمل پرستی هرگز نگردیده‌ام و مزه آن را نچشیده‌ام.

۳- متجاوز به اموال و اعتراض عمومی نبوده‌ام؛ بلکه برعکس از مقامات قضایی و سیاسی که داشته‌ام از قبیل دادستانی تا عالی‌ترین پست در دیوان کشور و دوبار وزارت دادگستری و غیره همواره متجاوزین را سخت تحت پیگرد قانونی قرار داده‌ام و زورگویان را به جای خود نشانده‌ام و شهرت من هم از همین بابت است (به شهادت کتاب‌هایم که تالیف و منتشر شده و با ذکر مدارک در دسترس عامه می‌باشد).

امید است اگر آقای خلخالی هم مانند اینجانب به متجاوزین اموال عمومی حمله

۱- رک. چند خاطره سیاسی، تألیف دکتر شمس الدین امیر علایی، صص ۴۸۵ - ۴۷۹.

تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۰.

کرده باشند و اموال غصبی آنان را حیثاً به خزانه دولت تحویل داده باشند صورت آن را برای اطلاع عامه منتشر نمایند.

۴- غریزده نیستیم؛ زیرا من وطن پرست و تابع مکتب کسی هستم که در وطن پرستی و مردم دوستی، شهره خاص و عام و آفاق بود.

از طرف دیگر با امتیاز «لورا» و انتشار دو تز (رساله) راجع به نفت و علیه طاغوت زمان، که از این بابت گرفتاری‌هایی را تحمل کردم. حال اگر این عیب است و غریزدگی نام دارد، من به آن اعتراف می‌کنم و مفتخرم!

۵- طرفدار «طاغوت» (یعنی شاه) نبوده‌ام؛ بلکه برعکس با او مبارزه بی‌امانی کرده‌ام و مکرر به تبعید و زندان دچار شدم (و تفصیل و مدارک آن در کتاب‌هایم چاپ شده است که همگان می‌توانند به آن مدارک مراجعه کنند).

با این که آقای خلخالی در مجلس شورای اسلامی علیه اینجانب بیاناتی کرده بودند که جواب آن را مفضلاً در کتاب تألیف اخیر خود «چند خاطره سیاسی» با ذکر مدارک داده‌ام و نیز در روزنامه سلام شماره ۲۴۴ سال اول، موزخ دوشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۷۱ نیز در پاسخ به خاطرات ایشان داده‌ام که با کمال بی‌طرفی چاپ شد (و از این بابت سپاسگزاری می‌نمایم).

باز هم ایشان یا آن را نخوانده‌اند و یا تجاهل العارف می‌فرمایند و لبه تیز خنجر خود را به سوی اینجانب حواله داده‌اند.

اما این که ایشان می‌نویسند: چرا مرا به سفارت ایران در فرانسه مأمور کردند و به عنوان اولین سفیر جمهوری اسلامی به یکی از حساس‌ترین پایتخت‌ها اعزام نمودند؛ یعنی کشوری که حضرت امام، پیام انقلاب خود را از آن دیار به کشور ما فرستادند؟ برای اطلاع ایشان باید عرض کنم که: هنگام عزیمت به فرانسه که حامل پیام حضرت امام به رئیس جمهور فرانسه هم بودم، بین اینجانب و معظم له ملاقاتی به مدت یک ساعت و ده دقیقه در قم دست داد و ایشان مفضلاً از سوابق قضایی،

سیاسی، اجتماعی و اداری و مبارزاتی من به خوبی آگاه شدند و با اطلاع کامل مرا روانه فرانسه کردند، حتی با رضایتی که حاصل فرمودند، بیش از وظیفه یک سفیر مامور فرمودند که فرمایشات ایشان را مربوط به مسائل مملکتی به عنوان پیام از رادیو و تلویزیون به ملت ایران اعلام نمایم و چنین کردم که کاست آن هم اکنون نزد اینجانب موجود است. پس اگر اشتباهی به این بزرگی (به قول آقای خلخالی) شده است به اینجانب ایراد و بحثی نیست. آیا آقای خلخالی یک لحظه فکر کرده‌اند که ایراد و اعتراض به انتخاب اینجانب به سفارت ایران، یا تصویب و خواست حضرت امام، تخطئه عمل معظم له و توهین به ساحت مقدس ایشان می‌باشد؟

قبولی پست سفارت برای بنده که قبلاً به مقامات بالاتری دست یافته بودم، آس دهان سوزی نبود؛ بلکه صرفاً به منظور کمک به اهداف انقلاب بود که در آن سهم بودم.

اما اقدامات و کارهای من در فرانسه در کتابی تحت عنوان «دشواری‌های مأموریت من در فرانسه» با ذکر مدارک چاپ شده و در دسترس عموم قرار گرفته است.

من ادعا می‌کنم که در آن شرایط حساس اول انقلاب، با همه مشکلاتی که پیش پای من بود، سفارت ایران در فرانسه یکی از ابرومندترین سفارتخانه‌های ایران بوده است، و شاهد آن شرحی است که در کتاب فوق داده‌ام و مدارک دیگری که چاپ شده است.

بنابر مراتب فوق نه تنها من «طاغوتی» نیستم؛ بلکه برعکس به سهم خود با «طاغوت» مبارزه هم کرده‌ام. آن هنگام که «نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان» من وظایف میهنی خود را بدون ترس از خطرات انجام داده‌ام و نزد وجدان خود مباحی هستم و تهمت‌های آقای خلخالی که گویا «طاغوتی» هستم غیرقابل توجیه است و در راهی که پیش گرفته‌ام نه مأیوس می‌شوم و نه هراسناک!

البته آقای خلخالی به معاد معتقد هستند و روز داوری و رستاخیز را باور دارند،

پس خوب است که یکبار دیگر به سوره ۴۹ الحجرات، آیه ۱۲ مروری بفرمایید که در قرآن کریم آمده است:

«یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم»

و این گناه را که تهمت و افترا بالاتر از ظن و گمان است باید روز رستاخیز جوابگو باشند!

به جای این که به «طاغوتیان» واقعی حمله کنید، به اینجانب که سرباز قدیمی مبارزه با «طاغوت» هستم حمله می‌کنند که به هیچ وجه این لباس به قامتم برازنده نیست!

در پایان اینجانب به آقای خلخالی پیشنهاد می‌کنم که وسیله‌ای فراهم کنند که در رادیو و تلویزیون مناظره‌ای بین بنده و ایشان به عمل آید تا معلوم شود اعمال من در گذشته چه بوده و اعمال ایشان چگونه بوده است تا عامه قضاوت نمایند. توفیق ایشان را از خدا خواهانم.^(۱)

۱- دکتر شمس‌الدین امیرعلایی وزیر کشاورزی در کابینه دوم احمد قوام، وزیر کشور و وزیر اقتصاد ملی در کابینه دکتر مصدق، و سمت‌های متعددی چون ریاست دادگاه، دادستان کل را به عهده داشت. اما به دلیل تمایلش به جبهه ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد از امور اجرایی و سیاسی کنار گذاشته شد و زندگی را در انزوای سیاسی با تنگدستی و سختی معیشت گذراند. او رساله دکترای خود را در این دوره در فرانسه نوشت. و رساله خوبی راجع به «ملی شدن صنعت نفت در ایران» به زبان فرانسوی نگاشت.

بعد از انقلاب اسلامی در دولت موقت مرحوم مهندس بازرگان، سفیر ایران در فرانسه شد و چندین اثر منتشر از او به جای مانده است.

او در سال ۱۳۷۳ از پی یک حادثه درگذشت. (ناشر).

توضیح آقای بادامچیان درباره بخشی از خاطرات آقای خلخالی

مدیر مسئول روزنامه سلام

باسلام از آنجا که در روزنامه سلام، شماره ۳۳۵، مورخه ۷۱/۵/۳، در صفحه ۵ در خاطرات آقای خلخالی مطالبی تحریفی درباره تاریخ انقلاب و کمیته استقبال از امام نوشته‌اند و نیز نامی از این جانب برده‌اند و مرا تحت دستور و مجری نظریات آقای صباغیان و اطرافیانش دانسته‌اند که این دروغ است و شامل نشر اکاذیب و ایراد تهمت و افترا می‌شود.

لذا بر اساس قانون مطبوعات دستور فرمایید در اولین شماره روزنامه پس از وصول این نامه، توضیحات این جانب را که به پیوست این ورقه ارسال نموده‌ام در جای مناسب و مورد نظر قانون مطبوعات درج شود؛ تا ضمن تصحیح و تحریف تاریخ انقلاب اسلامی آن‌هم در رابطه با ایام یوم‌الله ورود امام و استقبال بی نظیر امت اسلامی از رهبر و مرجع و ولی فقیه زمان و محبوب خودشان، ذهتیت خوانندگان و آقای خلخالی اصلاح شود.

با تشکر و به امید موفقیت خط راستین اسلام ناب محمدی در همه جبهه‌ها
خاطرات آقای خلخالی در روزنامه سلام چند خاصیت دارد:

۱- در هر حال بیان خاطراتی از انقلاب است و کم و بیش نکته‌هایی دارد.
 ۲- بیان دیدگاه خاصی از انقلاب است که بهتر است همان «دیدگاه خلخالی» نامیده می‌شود.

۳- موجب می‌شود برخی دیگر، در نقد یا تکذیب یا تصحیح و یا تکمیل مطالب ایشان چیزی بنویسند که در نگارش تاریخ انقلاب مفید می‌افتد.
 ۴- معرفی دیگری از نویسندگان خاطرات می‌باشد.

لذا با توجه به مطالب فوق، در هر حال کاری است قابل تشکر و توجه؛ لکن این جانب که از سال ۴۱ در محضر امام امت و در متن جریانات انقلاب اسلامی بوده‌ام بسیاری از مطالب ایشان را دارای اشکال می‌یابم. و از همه بیشتر این اشکال که وی اکثر امور را به خودش نسبت می‌دهد و حتی در مواردی نظرش را حاکم بر نظر امام (رحمة الله علیه) می‌داند، مثل ممانعت از خروج امام از منزل در خیابان ایران در شب ۲۱ بهمن، و ممانعت از خروج امام از منزلشان در قم در سال ۴۲ (در جریان فیضیه)، که همه دست اندرکاران انقلاب می‌دانند که امام خمینی، نظریات مختلف افراد را می‌شنیدند؛ اما خودشان تصمیم مقتضی را می‌گرفتند، و تصمیم باقی ماندن در منزل در جریان فیضیه را نیز خودشان گرفته بودند.

با همه این اشکال‌ها مایل نبودم پاسخی به نوشته‌های ایشان بدهم؛ لکن مطالبی که در خاطرات شماره ۳۵ در روزنامه سلام ۳۳۵، مورخ ۷۱/۵/۳ نوشته شد و نامی از بنده هم برده شد مرا وادار کرد به خاطر حفظ اصالت جریان‌های آن روزهای سرنوشت ساز و مبارک، و منع از تحریف واقعیات تاریخی انقلاب اسلامی، تذکراتی را تقدیم دارم. ان شاء الله تصحیح نمایند. در این نوشته خلاف واقع‌هایی به ترتیب زیر وجود دارد:

۱- بحث بین حدود ۲۰۰ نفر از علماء و روحانیون در تجمع مدرسه علوی درباره رأی‌گیری راجع به دیدار بختیار با امام (رحمة الله علیه).

که معلوم است بختیار برای دیدار امام می‌خواست به پاریس برود که امام در آن روزها در آنجا اقامت داشتند و در آن هنگام مدرسه علوی محل تجمع نبود و مدرسه رفاه محل تجمع بود. و مذاکرات درباره مسائل روز از جمله مسئله دیدار بختیار و تحلیل آن، به صورت تصمیمی که امام مجبور به اطاعت آن باشد نبود. و معمولاً نظرخواهی می‌شد و نتیجه به امام تقدیم می‌شد و آنچه ایشان نظر داشتند دیگران تبعیت می‌کردند.

همانطور که نوشته‌اند افرادی از نهضت آزادی علاقه‌مند به این ملاقات بودند و دکتر یزدی در موارد دیگری هم نظر امام را به گونه‌ای دیگر به تهران اطلاع داده بود. ۲- تهیه بازوبند برای حراست و انتظامات دانشگاه تهران در هنگام تحصن روحانیت، و نیز برای سراسر تهران توسط بخش تبلیغات ستاد مرکزی جریانات سال‌های ۵۶ - ۵۷ طراحی و تهیه و توزیع می‌شد و ایشان در تحصن دانشگاه، امکانات لازم را نداشت چه برسد به این که تهیه کننده برای سراسر تهران باشد. ۳- شعار «در بهار آزادی، جای شهدا خالی» پس از پیروزی انقلاب مطرح گردید، نه پس از خاتمه تحصن.

۴- پس از ورود امام به تهران، در فرودگاه آقایان صباغیان و تهرانچی می‌خواستند سوار ماشین امام شوند که خود امام، اجازه ندادند و به آقای رفیق دوست که تهیه کننده ماشین و راننده آن بود فرمودند: کسی سوار نشود! و ربطی به آقای خلخالی ندارد. شهید عراقی هم همراه امام آمده بودند و مطالب اینجا را کاملاً خبر نداشتند.

۵- این که قرار بود امام در جلوی دانشگاه تهران صحبت نمایند، جزء برنامه مسیر بود و به اصرار برخی اعضای کمیته استقبال، به ویژه اعضای نهضت و جبهه ملی، در برنامه گذاشته شده بود؛ لکن به نظر شهید آیت‌الله مطهری و شهید آیت‌الله بهشتی و شهید آیت‌الله مفتاح، و شهید حجة الاسلام والمسلمین محلاتی و بنده که به

جز شهید بهشتی ما چهار نفر اعضای اصلی شورای مرکزی کمیته استقبال از امام بودیم و شهید بهشتی نیز کارگردان اصلی ماجراها به همراه شهید مطهری بودند، معتقد بودیم که علاوه بر خطرات شدید جانی برای امام، امکان توقف و سخنرانی میسر نیست؛ ولی چون آنها اصرار داشتند حرفی نزدیم و کار توسط شهید مطهری به گونه‌ای هدایت شد که امام مستقیم از فرودگاه به بهشت زهرا آمدند.

بنابراین شلوغی جلوی دانشگاه مانع سخنرانی امام نبود. حُسن تدبیر آقایان شهدا بود.

ع. امام ساعت حدود ۱۱ شب به رفاه رسیدند، بنابراین این جمله که امام پس از نماز مغرب و عشاء به استراحت پرداختند صحیح نیست.

در ضمن طبقات پایین رفاه نیز در آن شب محل زندانی‌ها نبود، چه برسد به این که پر از زندانی مهره رژیم باشد؛ زیرا هنوز رژیم سقوط نکرده بود.

۷- مسئله بردن امام از مدرسه رفاه به مدرسه علوی، ربطی به آقای خلخالی ندارد و کودتا هم نبود که ایشان امام را از چنگ نهضت آزادی و جبهه ملی درآورند!! و کودتاجی بشوند!! اصل ماجرا این بود.

همان شبی که شهید مطهری اعضای شورای مرکزی جمعیت اداره کننده جریانات سال‌های ۵۶-۵۷ متشکل از روحانیت مبارز، و عناصر باسابقه در خط امام و انقلاب اسلامی، و برخی دیگر از یاران انقلاب را به منزل خویش فرا خواند تا نظر امام را درباره آمدن به ایران طرح نماید، در آن جلسه سزی که ساعت ۵ صبح در منزل شخص شهید مطهری تشکیل شد، از طرف آقای شفیق، مدرسه رفاه به عنوان محل استقرار امام پیشنهاد گردید؛ زیرا شهید مطهری فرمود که امام فرموده‌اند: محل استقرار از میدان سپه به پایین باشد، و متعلق به اشخاص نباشد، و امکان دولتی هم نباشد.

از این رو مدرسه رفاه بهترین محل به نظر آمد و مورد تصویب جمع قرار گرفت تا برای تصمیم نهایی به محضر امام عرضه شود.

در همین صبح بحث شد که دو سه جای دیگر نیز در نظر گرفته شود و یکی از برادران پیشنهاد کرد که مدرسه علوی هم جای مناسبی است.

شهید مطهری قرار گذاشتند که بازدیدی از این محل‌ها به عمل آورند و این کار را کردند. لذا مدرسه علوی از همان روزها به عنوان محل احتمالی در نظر گرفته شد و یک آمادگی مخفی در آنجا به عمل آمد.

ستاد اصلی گرداننده جریانات هم در اختیار نهضت یا جبهه ملی یا گروه‌های دیگر نبود؛ بلکه تحت هدایت امام از طریق شهید مطهری و شهید بهشتی، و در اختیار روحانیت مبارز و یاران امام که از سال‌ها قبل امتحان داده و تجربه آموخته بودند قرار داشت.

از همان روزها ستادی از طرف جمعیت اداره کننده جریانات مبارزه برای برنامه‌ریزی و تهیه امکانات و برگزاری مراسم استقبال از امام در بازگشت به کشور تشکیل شد.

در همین اثنا خبر رسید که گروه‌های لیبرال، مانند جبهه ملی و نهضت آزادی و امثال آنها که دریافته‌اند از مرحله عقب مانده‌اند، جلسه‌ای در منزل آقای تهرانچی تشکیل داده‌اند و در کار برنامه‌ریزی برای استقبال از امام و در اختیار گرفتن این مراسم جهت مقاصد سیاسی جاری و آینده خود هستند.

در مذاکره و چاره‌جویی با بزرگانی چون شهید بهشتی، از آن جا که مسلم بود اینان حاضر به تمکین از ستاد قبلی که در ارتباط با روحانیت مبارز بود نیستند و مصلحت نیست که در مراسم استقبال از امام اختلاف و درگیری و چند دستگی پدید آید؛ علی‌رغم مخالفت چند نفر از برادران متعهد، بنا به دستور مستقیم شهید آیت‌الله بهشتی، این جانب و شهید حجة الاسلام والمسلمین محلاتی به منزل آقای تهرانچی رفتیم و در جلسه آنها شرکت کردیم و گفتیم که قبل از شما ستادی مشغول برنامه‌ریزی در زمینه استقبال از امام است.

آنها گفتند: ما کار خود را می‌کنیم. و مشغول تقسیم‌کار و ایجاد واحدهای تبلیغاتی، و اجرایی و ... شدند. آنها با رابط خود در پاریس که آقای دکتر یزدی بود ارتباط داشتند.

به آنها گفته شد که امام عنایت به روحانیت مبارز دارند و بدون آنها نمی‌توانید کاری بکنید و بالاخره تفاهم به عمل آمد و مشترکاً قرار شد کار انجام شود. بنده و شهید محلاتی به منزل آقای حاج محسن لبانی که برادران روحانیت مبارز و همراهان آنها و در آنجا جلسه داشتند رفتیم و آنها نیز اعتراض داشتند که اینان مزاحم در کارند!! و نیازی به آنها نیست.

لکن توضیح داده شد که براساس خط مشی ترسیمی از طرف امام؛ یعنی «همه با هم» چاره‌ای جز تفاهم با آنها نیست و آنها بنابر مصلحت، قبول کردند. سپس شورای مرکزی کمیته استقبال از امام تشکیل شد که ۷ عضو اصلی به شرح زیر داشت:

- ۱- شهید آیت‌الله مطهری، رئیس کمیته.
- ۲- شهید حجة الاسلام والمسلمین دکتر مفتاح.
- ۳- شهید حجة الاسلام والمسلمین محلاتی.
- ۴- بنده.
- ۵- مهندس توسلی از گروه نهضت آزادی و همدستانش.
- ۶- هاشم صباغیان، از همان گروه‌ها.
- ۷- شاه حسینی از جبهه ملی و ملی‌گراها.

آقایان دکتر حسین عالی و تهرانچی نیز علی‌البدل بودند.

مسئولیت امور تبلیغاتی و چاپ و انتشار به عهده این جانب بود که در اصل مسئول تبلیغات جریانات سال‌های ۵۶ - ۵۷ و عضو شورای مرکزی جمعیت اداره کننده آن جریانات بودم. کارهای جاری کمیته استقبال زیر نظر شهید مطهری در

هماهنگی کامل با شهید مظلوم بهشتی و روحانیت مبارز انجام می‌شد. بنابراین این که آقای خلخالی نوشته‌اند: «صباغیان به اتفاق اطرافیان خویش، امور استقبال از امام را قبضه کرده بود و بدون دستور آنها هیچ‌کس حق نداشت در برنامه‌ها دخالت کنند» کذب محض است و خلاف واقع می‌باشد! آقای صباغیان و دوستانش حتی در کمیته استقبال از امام، اکثریت را نداشتند چه برسد به این که امور را قبضه نمایند.

علت دخالت آنها در این مراسم، رعایت مدار و حفظ حرکت جمعی در مقابله با رژیم ستمشاهی بود. کلیه امور هم به دست خود ما ۴ نفر بود و آقای مهندس توسلی در واحد تبلیغات زیر مسئولیت بنده مسئولیت امور مصاحبه‌ها و تعیین مترجم برای خبرنگاران خارجی را داشت که به اتفاق آقای بنی‌اسدی این بخش را اداره می‌کرد و بایستی امور مصاحبه را با شهید دکتر مفتاح هماهنگ نماید.

این که آقای خلخالی نوشته‌اند: «برای مصاحبه با آقایان (مقصود آقایان روحانیون است) می‌باید از طریق آقای بادامچی اقدام می‌شد. این وضع برای آقای منتظری و آقای مطهری ناگوار بود؛ زیرا نهضت آزادی و پشت سر آنها جبهه ملی قصد داشتند که امام را مثل آقای کاشانی محاصره کنند و دست ما را از دامن ایشان کوتاه نمایند و...»

این مطالب نیاز به توضیح دارد:

۱- این که نوشته‌اند مصاحبه‌ها با خبرنگاران خارجی و داخلی باید با اجازه بنده انجام می‌شد، صحیح است؛ زیرا کلیه امور تبلیغاتی از جمله مصاحبه‌ها بایستی با نظر بنده که مسئول تبلیغات بودم انجام می‌شد. و این کار دقیقاً با اطلاع و نظر شهید مطهری و شهید بهشتی و طبعاً آقای منتظری بود و همان طور که نوشته‌ام شهید مطهری رئیس شورای مرکزی کمیته استقبال از امام بود؛ چه برسد به این که برای آنها ناگوار!! باشد.

اما اینکه آقای خلخالی نام مرا برده است. به خاطر قضیه خوشمزه‌ای است که هنوز معلوم است ناراحتی آن را دارد. ایشان خیلی علاقه به مصاحبه با خبرنگاران خارجی و مطرح کردن خودش و نظریاتش داشت. خبرنگارهای خارجی نیز به دنبال به دست آوردن مطالب و مسائل پشت پرده نهضت بودند و اطمینان نبود که در بین آنها جاسوس‌های سیا و سایر سازمان‌های جاسوسی استکبار نباشد که مسلماً بودند. لذا ما قدغن کرده بودیم که کسی با خبرنگارها بدون اجازه ما مصاحبه کند. روزی نزدیک ظهر بود، من دیدم آقای خلخالی در یکی از اطاق‌ها در طبقه همکف مدرسه رفاه با خبرنگاری ایتالیایی مشغول مصاحبه است. از آقای توسلی پرسیدم: ایشان اجازه گرفته‌اند؟

گفت: نه.

گفتم: چرا صحبت می‌کند؟

گفت: من از عهده ایشان بر نمی‌آیم.

گفتم: ایشان را منع کنید و بگویید مصاحبه را تمام کند و دیگر هم بدون اجازه مصاحبه نکند.

گفت: من نمی‌توانم به ایشان بگویم.

به سراغ آقای محلاتی رفتم و گفتم: شما به آقای خلخالی بگویید مصاحبه را تمام کند و بی‌اجازه مصاحبه نکند.

ایشان گفت: من کار دارم، حوصله برخورد با خلخالی را هم ندارم.

از شهید مفتاح خواستم، ایشان هم عذرخواهی کرد و گفت: فقط خود شما از عهده او بر می‌آید.

من هم رفتم و گفتم: آقای خلخالی بیرون بیایید با شما کار دارم.

گفت: دارم مصاحبه می‌کنم.

گفتم: دارم می‌بینم، کار لازمی است.

به ناچار قطع کرد و آمد، گفتم: اینجا هیچ کس و از جمله شما حق ندارید بدون اجازه مصاحبه کنید و باید از آقای دکتر مفتاح اجازه بگیرید.

گفت: مفتاح چه کاره است که من از او اجازه بگیرم و من از کسی اجازه نمی‌گیرم. گفتم: شما مرا می‌شناسی، هم اطلاعیه می‌دهم و هم وسط مصاحبه می‌آیم و می‌گویم که ایشان بی‌خودی دارد مصاحبه می‌کند و ابرویت می‌رود. و من نمی‌توانم تحمل بی‌نظمی را بکنم و اگر امروز شما بی‌اجازه صحبت کنید، هر کسی در اینجا مصاحبه می‌خواهد بکند و دنیا به کام جاسوسان استکبار می‌شود. حالا هم بروید و سریع مصاحبه را تمام کنید و دفعه دیگر هم مصاحبه نکنید، و آلا هر چه دیدید دیگر گله‌ای نداشته باشید!

آقای خلخالی دید چاره‌ای ندارد و با ناراحتی رفت و سروته مصاحبه را هم آورد. و با عصبانیت از در اتاق بیرون آمد و مرا ندید؛ اما من او را دورادور دنبال می‌کردم و او با نهایت خشم در راهرو و اطاق‌های مدرسه رفاه دنبال من و شهید مفتاح می‌گردید که دق دل را خالی کند؛ ولی ما را نیافت!!

۲- این که نهضت آزادی و یا جبهه ملی می‌خواستند امام را محاصره کنند، صحت ندارد. آنها نه جرات این کار را داشتند و نه در فکر آن بودند. آنها می‌خواستند خودشان هم سهمی داشته باشند و عقب نمانند و کارهای هم نبودند.

۳- در آن روزها کسی در فکر آن نبود که دست آقای خلخالی و امثال او را از دامن امام کوتاه نماید؛ زیرا اصلاً هنوز بختیار بر سر کار بود و همه در فکر مبارزه بودند. و آقای خلخالی هم این قدر مطرح نبود که حالا نهضت آزادی و جبهه ملی طرح و برنامه داشته باشند که دستش را کوتاه نمایند!!

آقای خلخالی نوشته‌اند:

«آنها نیز تلاش می‌کردند، و هیئتی راهم جهت استقبال از امام تعیین نموده و به گونه‌ای عمل می‌کردند که از فرودگاه تا بهشت زهرا، امام در اختیار آنها باشد. و حتی

کارت‌های مخصوصی درست کرده و آن را به دست افراد طرفدار خود داده بودند، و خلاصه به روحانیون چندان توجهی نمی‌شد.

البته چون ما تعدادی از افراد سرشناس بودیم، آنها نمی‌توانستند با ما هم لجبازی کنند؛ ولی گویا یکی دوبار که آقای منتظری به مدرسه رفاه آمده بود، ایشان را راه نداده بودند، و آقای مطهری را هم همچنین.»

معلوم است آقای خلخالی خاطرات دیگران را درباره آن روزها نخوانده‌اند و خودشان هم که کارهای نبوده‌اند تا خبرهای اصلی را داشته باشند و این مطلب خلاف واقع را ننویسند.

درباره مطالب بالا، تشکیل ستاد و شورای کمیته استقبال از امام را قبلاً شرح دادم و معلوم است که ربطی به افراد نهضت آزادی و جبهه ملی ندارد.

شورای کمیته استقبال از امام هم که برنامه‌ها را کلاً به دست داشت، از جمله برنامه‌های از فرودگاه تا بهشت زهرا تحت مسئولیت و ریاست شهید مطهری و دو روحانی دیگر روحانیت مبارز بود.

کارت استقبال کنندگان را نیز با طرح بنده، توسط برادر بزرگوار و پدر شهید آقای مهدی سعیدمحمدی که مسئول پخش، چاپ و توزیع بود چاپ گردید.

البته تعدادی از کارت‌ها را به یکی از پدران افراد سازمان منافقین داده بودند و او به جای دادن به افراد مورد نظر و خانواده‌های شهدا، به خانواده‌ها و افراد سازمان داده بود که به ناچار حدود ۵۰ یا ۸۰ کارت دیگر برای خانواده شهدای آن روزها تهیه و به آنها داده شد.

بنابراین کارها در اساس به دست روحانیت مبارز و تحت رهبری و اشراف امام راحل (رحمة الله علیه) بود و کسی هم با افراد غیر سرشناس روحانی!! لجبازی!! نمی‌کرد.

درباره راه ندادن آقای مطهری و آقای منتظری، که کلاً دروغ است؛ زیرا شهید

مطهری خودش رئیس ستاد بود و در مدرسه رفاه کسی نبود که ایشان را شناسد.
آقای منتظری هم همین طور بود و چنین جسارتی را کسی مرتکب نشد.



راجع به بقیه مطالب خاطرات آقای خلخالی باز هم مطالب و اشکالات دیگری
هست که فرصت بیان آنها نیست. ان شاء الله آقای خلخالی بعد از این فقط خاطراتی
که خودشان در آنها حضور داشته‌اند بنویسند و در بقیه ماجراها با کارگردانان اصلی
مشورتی بکنند که اعتبار نوشته‌هایشان کم نشود!

با درود به امام شهدا و همه شهدای اسلام.

جوابیه آیت الله خلخالی درباره انتقاد آقای بادامچیان

راجع به نوشته‌های آقای بادامچیان باید بگویم که ایشان یک کمبود اساسی دارند و با طرح کردن خود یک هدفی را دنبال می‌کند که خود را قانع نماید و در رأس باشد. ایشان در مجلس هم که بود از این بلوف‌ها می‌زد و خود را هم‌تراز و هم‌فکر با صادق امانی شهید و همراز او معرفی می‌کرد و مدعی بود شب واقعه ترور منصور آن‌ها را غسل داده و به آن‌ها دعا تلقین نموده است که من وقتی آن مقاله را دیدم به ایشان یادآور شدم که سنّ شما را اگر دست بالا هم بگیریم، در وقت شهادت صادق امانی و هم در زمان او از ۱۴ سال تجاوز نمی‌کرد و شما کسی نبودید که در آن جریان محور و گرداننده باشید! اما راجع به انتقاد از حقیر، ایشان انتقاد نکرده؛ بلکه در همه جا خود را محور نشان می‌دهد و تمام مطالب ناروا را به شهادتی از قبیل مرحوم استاد مطهری و بهشتی و محلاتی و احیاناً به حضرت امام علیه السلام نسبت می‌دهند که جریان از چه قرار بوده که هم‌اکنون دعوی بر میت می‌باشد که غیر قابل قبول است.

اصولاً کسی به نام بادامچیان نه در کمیته رفاه مطرح بوده و نه در مدرسه علوی شماره یک و یا دو، مرحوم استاد مطهری و حضرت آیت‌الله منتظری فرمودند که بروم مدرسه علوی شماره یک را آماده کنم، اگر مطهری نیست حضرت آیت‌الله منتظری حتی و حاضر است که من نفس زنان به مدرسه علوی رفتم که امام را این دو بزرگوار با

خود آوردند و این در واقع شبه کودتا بود؛ البته افراد نهضت آزادی خیلی یکر بودند؛ ولی امام از آن‌ها در مدرسه علوی شماره یک دلجویی کردند و داخل محوطهٔ مدرسهٔ رفاه پر از اسلحه و اطلاق‌ها پر از زندانی بود که قبل از پیروزی قطعی انقلاب، بعضی از سران از جمله: سپهبد رحیمی و آقای کریمی و دیگران از حسن‌آباد گرفته بودند. آقای بادامچیان ادعا می‌کند که من خیلی حریص بودم که با خبرنگاران خارجی مصاحبه کنم و حال آن‌که خبرنگاران خارجی در به در دنبال من بودند که با من مصاحبه کنند؛ چون آن‌ها فهمیده بودند من از طرف امام در رأس دادگاه‌ها منصوب شده‌ام. و من مجالی برای مصاحبه با آن‌ها نداشتم. ایشان باید مدنظر داشته باشند که با نفی دیگران هیچ کس مهم نمی‌شود که ایشان در صدد آن می‌باشند و من این مختصر را نوشتم تا عبرتی برای همهٔ خودم‌محوران باشد.

والسلام

صادق خلخالی

نقد ۵

توضیح خانم اعظم طالقانی (دختر مرحوم آیت‌الله طالقانی)

مدیریت محترم روزنامه سلام

با سلام

در روزنامه سلام به تاریخ هفتم مرداد ماه در خاطرات آقای خلخالی مطالبی عنوان شده بود، که به نظر اینجانب کذب محض بوده و آقای خلخالی مثل این که در این اواخر مطالب را خلط کرده‌اند.

البته خاطره‌نویسی خوب است، کسانی هم که این کار را می‌کنند در واقع گوشه‌ای از تاریخ و وقایع را تا حدی همراه با تحلیل ارائه می‌دهند، و این عمل زمانی ارزش پیدا می‌کند که همراه با صداقت و راستی بوده و بیان واقعیات باشد، در غیر این صورت تبدیل به یک حرکت منفی و بدون فایده خواهد شد.

ایشان در متن خاطرات نوشته‌اند که: «... آقای طالقانی به‌باغ علی بابایی در چالوس به اتفاق رجوی واعظم طالقانی و پسر طالقانی وعده‌ای دیگر...»

در حالی که اینجانب آن هنگام در شهرستان بروجرد بودم، از طریق استماع اخبار از تلویزیون متوجه اتفاقی که برای برادرانم افتاده بود شدم، و وقتی به تهران آمدم، مرحوم آیت‌الله طالقانی در تهران نبود، و من هم اکنون به علت عدم اطلاعات کافی وارد ماجرا نمی‌شوم؛ لکن این توضیح را جهت اطلاع آقای خلخالی و

خوانندگان عزیز می‌دهم که: پس از خارج شدن آیت‌الله طالقانی از تهران، حاج سید احمد آقا خمینی چند بار تلفن کردند و سراغ پدر را می‌گرفتند، تا بالاخره به اتفاق برادران نزد مرحوم آیت‌الله طالقانی رفتند و همراه ایشان به قم مراجعت نمودند، پس از آن بود که من هم همراه با یکی از برادرانم به قم رفته و به منزل حاج سید احمد آقا وارد شدیم، در آنجا عده‌ای جمع بودند و پس از ساعتی حضرت امام وارد منزل حاج سید احمد آقا شدند، و صحبتی تحت عنوان این مطلب که مشکلات را چگونه باید حل کرد بود که پدر گفتند: بهترین راه، وارد کردن مردم در امور اجتماعی است؛ زیرا بدین وسیله مردم سرنوشت خود را می‌سازند و در قبال آن احساس مسئولیت می‌کنند، و این هم از طریق ایجاد شوراها امکان دارد.

حضرت امام فرمودند: پس شما شوراها را پی‌گیری و به مرحله اجرا درآورید. مرحوم آیت‌الله طالقانی هم فرمودند: من مریض و ناتوانم و پیر شده‌ام؛ زیرا کسان دیگر باید اقدام کنند. حضرت امام از منزل حاج سید احمد آقا رفتند و فردای آن روز آقای خلخالی به منزل سید احمد آقا وارد شدند، و ما را در آنجا دیدند و... همان روز بعد از ظهر بود که مرحوم آیت‌الله طالقانی در مدرسه فیضیه آن سخنرانی تاریخی را کردند، که همه به خاطر دارند.

امید است با توجه به خلاصه‌ای که در بالا گفته شد، ایشان از این پس روی حدسیات و شنیده‌ها تکیه نکنند، و از روی تحقیق خاطره بنویسند!

با تشکر

اعظم طالقانی

جوابیه آیت‌الله خلخالی به انتقاد خانم طالقانی

مطلبی که در ذیل می‌خوانید توضیحاتی است که آیت‌الله خلخالی پیرامون مطالب خانم اعظم طالقانی ارسال داشته‌اند و یک نکته مهم دربارۀ تشابه اسمی که در متن خاطرات آمده است:

اینجانب تقی روحانی را اعدام نکرده‌ام. آن کس که اعدام شده روحانی وزیر نیروی دستگاه و بهایی بوده است.

اشتباهاً تقی را نیز ذکر کرده‌اند؛ اما راجع به نقد خانم اعظم طالقانی صبیته مرحوم آیت‌الله طالقانی که شرح حالش مفصلاً خواهد آمد، من نخواستم بگویم که خانم اعظم طالقانی در مخفی کردن آیت‌الله دخالت داشته‌اند؛ بلکه می‌خواستم بگویم که او نیز آن شب در منزل آقای حاج احمد آقا حضور داشت. و حالا چه کسی او را خبر کرده بوده که از بروجرد به قول خودشان به آن جمع بپیوندد، من اطلاعی ندارم ولی در ساعت ۱۲ شب با تلفن حاج آقا خمینی به منزلشان رفتم و دیدم که چهار نفر به جز آیت‌الله آنجا وجود دارند.

۱- خانم اعظم طالقانی صبیته آیت‌الله

۲- حاج علی بابایی از بازاریان

۳- فرزند آقای طالقانی آقا مجتبی

۴- آقای رجوی سرکرده منافقین

و این سه نفر از باغ علی بابایی از مازندران به منزل حاج احمد آقا در قم آمده بودند و شب هم بود؛ ولی خانم اعظم [طالقانی] که می‌گوید: من در بروجرد بودم از آنجا خبر شده بود که آقا آن شب در بیت امام خواهد بود و من از این که آن شب ملاقاتی از طرف حضرت امام علیه السلام با آیت‌الله بوده، خبری ندارم.